



شکل‌گیری عرفان ستیز از آیت‌الله بافقی تا امام خمینی (ره)

آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد این جا هم باید خفه شد؟!

حسن ابراهیم‌زاده

۱۴۰

انگلیس سازماندهی می‌شد - روح انزواطلبی و گریز از جامعه را در نهاد آنان تقویت می‌کرد و بازار رویکرد به دروس عرفانی را در حوزه‌های علمیه، بخصوص نجف، گرم‌تر می‌ساخت. چنین رویکردی بر تعداد شیفتگان عرفان و محافل عرفا افزود و به موازات همان رویکرد، درس‌های علمایی که در مشروطیت، نقش محوری ایفا کرده بودند، به رکود انجامید. حوادث جامعه تأثیری در مشی سیر و سلوک عرفانی «بافقی» نهاده بود و به موازات حرکت عرفانی خود در درس دو استاد بزرگ خویش، آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی شرکت می‌جست. رویکرد طلاب و روحانیون به محفل

و اندیشه‌ی استادان بنام خود بودند؛ استادانی که هر یک استوانه‌ای برای نهضت مشروطیت به شمار می‌رفت و مشروطیت به نام و فتوای آنان نضج گرفته و به پیروزی رسیده بود. روحانیت، به ویژه طلاب جوانی که در مقطع زمانی خاص تمام توجه خود را به مسائل سیاسی جامعه ایران معطوف ساخته و سیر مطالعاتی و فعالیت‌های تبلیغاتی خویش را در مسیر استبدادزدایی و مشروطه‌خواهی جهت داده بودند، اینک با «سرک‌های رو به رو شده بودند که به شراب تبدیل گشته بود»، انگشت اتهام مردم از یک سو و تحقیر و تخریب علما در حوزه‌های علمیه از سوی دیگر - که توسط عوامل نفوذی سفارت

رخدادهای تاریخ مشروطیت، موجب به حاشیه راندن روحانیت و حاکمیت منورالفکرهایی شد که شالوده حکومت دیکتاتوری رضاخان را پی‌ریزی کردند، و باعث شدند نه تنها ضربه‌ای به باورها و سنت‌های ملی و بومی ایران زمین وارد آید، بلکه استقلال نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این سرزمین کهن نیز خدشه‌دار گردد. در متن قرار گرفتن منورالفکرهای وابسته به سفارت انگلیس^۱ و به حاشیه رانده شدن روحانیت، پیامد دیگری نیز داشت و آن بروز نوعی سرخوردگی و نومیدی در بین دینمداران، بخصوص قشر روحانی و طلاب جوانی بود که با دنیایی از شور و عشق، منادی تفکر

به جرأت می توان گفت که بافقی گرچه در سلسله‌ای نورانی قرار داشت که به جولا ختم می شد و موظف به رعایت چنین سلوکی بود، اما با پیدا کردن زوایایی در حمایت بزرگانی چون احمد کربلایی و ملاحسینقلی همدانی، انشعابی را به وجود آورد که می توان آن را آغاز پی‌ریزی «عرفان ستیز» در مقابل «عرفان گریز» نامید؛ عرفانی که «خلوت» او «عینیت جامعه» و «صمت» (خاموشی) او «امر به معروف و نهی از منکر» جامعه بود؛ عرفانی که سالک در میان جامعه با مردم و در کنار مردم طی طریق می کرد.

را که اجاره کنند یا بازی زاییدن بخواهند درآورند، محتاج به تعلیم و آموختن خواهد بود.^۶ بافقی در سلسله عرفانی - که به جولا ختم می شود - بر رگه‌های درد و دغدغه این سلسله بیش‌تر توجه نمود و دریافت که نگاه این بزرگان به عرفان، تنها نگاه انزوا و عزلت و چشم‌پوشی از ذخایر و زخارف دنیا نیست؛ بلکه رخدادهای سیاسی-اجتماعی زمان را نیز تعقیب و به فراخور هر یک از خود موضع نشان می دهند. وی بر این باور بود که نباید جو حاکم بر زمان و بروز نومی‌دی پس از شکست روحانیت در مشروطیت، عرفانی را پی‌ریزی کند که خواسته این خدایان نیز نبوده است؛ بافقی می دید که استاد استادش، یعنی ملاحسینقلی همدانی نیز سکوت در مقابل تسلط بیگانگان و ترویج تفکر ابتذال و التقاط را بر نمی تابد و خروش و خشم مقدس خویش را هم در دستورالعمل‌های اخلاقی به منصفه ظهور می‌رساند.

«... ای آقای من! این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشاند و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت خلق شده، طوبله اسب و استر نموده، جوارحشان از قاذورات گندیده، و دل‌هایشان آنی خضوع و خشوع ندیده و ذره‌ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده، نه در نهادشان از توبه اثری و نه در اوهام تفکر نحس‌شان، از خداوند جل جلاله خبری!

آخوند خراسانی و آیت‌الله یزدی آموخته بود، اینک در محضر عارف بزرگ سیداحمد کربلایی، زاویه‌ای در زندگی خود گشود که در حقیقت ادامه راه استادان گذشته، اما به صبغه عرفانی بود؛ حقیقتی که جدای از زندگی سیاسی و زیستن در عینیت جامعه نمی توانست تحلیل کند و آن عرفان درک و درد بود، نه عرفان بی‌دردی و بی‌رگی. بافقی چنین نگرشی را در آموزه‌های سیداحمد کربلایی کشف کرده بود؛ نگرشی که سیداحمد کربلایی آن را به صراحت در دستورالعملی به یکی از شاگردان خود - که درصدد بود بی‌رنج و محنت به الهام و اشراق نایل آید - متذکر گردیده بود: «... باری نوشته بودی در تضرع و ابتهاج هم چیزی بنویس تا این که نوشتجات ناقص نماند، نمی دانم بر این حرف خنده کنم یا گریه! ای کاش بر دل مبارکت زده می شد و نوشته می شد و الا بر کاغذ خیلی زده‌اند و نوشته‌اند!

فدایت، این مساله و باقی مسائل راه آخرت، آموختنی نیست؛ بلکه نوشیدنی است. تضرع و ابتهاج از درد و سوز دل بر می‌خیزد. درد پیدا کن، آن خود تضرع و ابتهاج می‌آورد.

آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست هزگز شنیده شده که زن بچه‌مرده را گریه تعلیم کنند؟ یا زن آبستن را زاییدن بیاموزند؟ بلی نائحه‌ای (زن نوحه‌کننده)

عارف بزرگ سیداحمد کربلایی در او بی تأثیر نبود و همین امر موجب شد تا وی نیز به سوی درس این عارف نامی بشتابد.^۷

بافقی در کنار عارفان بنامی چون آیت‌الله سیدعلی قاضی (استاد علامه طباطبایی) و ... در سلسله عرفانی قرار گرفت که آموزه‌ها و تعالیم آن به شخصی به نام «جولا» ختم می‌شد؛ فردی که هیچ کس شناخت کاملی از شخصیت وی نداشت و نمی‌دانست که این فرد، تعالیم و آموزه‌های الهی و عرفانی را از چه کسی آموخته بود.^۸

جولا در برخوردی با آقا سیدعلی شوشتری که بر مصدر قضا و مراجعات عامه قرار داشت، او را متنبه و پس از هدایت وی به سوی نجف، آموزه‌های عرفانی خود را به او منتقل کرد.^۹ به دنبال ایجاد این حلقه، سیدعلی شوشتری نیز این آموزه‌ها را به شاگرد بزرگ شیخ مرتضی انصاری، یعنی آخوند ملا حسینقلی درجزینی همدانی و آخوند همدانی نیز همان آموزه‌ها را به سید احمد کربلایی به ودیعه سپرد.^{۱۰}

بافقی در کنار مردان الهی دیگری چون سیدعلی قاضی، وامدار اندیشه‌های نابی از استاد خود سیداحمد کربلایی شد که طریقه توجه به «نفس» از مختصات آن به شمار می‌رفت.

بافقی که حرکت سیاسی را در یزد و علیه حاکم جور وقت آغاز کرده و سیاست با دیانت را در محضر عالمان بزرگی چون

شب و روز به سیف و سنان لسان، عرض و مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می‌کنند، قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حيله و مکر است. دست عقل را بسته و دست هوا را گشاده، چه زخم‌ها از آن دست‌ها بر کبد دین و چه مصیبت‌ها در شرع شریف بر پا شده، لباس خدایان را کنده و جامه فرنگیان را پوشیده، اطعمه و اشربه اسلام را بدل به زهر و زقوم نصارا و دهریان (ماده‌گریبان) نموده‌اند. وظایف شرع را متروک و آداب کفر را مسلوک (طی شده، پیموده شده) داشته‌اند. بازار کفر و شرک در بلادشان معمور و آباد و سوق (بازار) اسلامشان مخروب و بر باد.

وافضحتاه (ای وای که چه زشت است!) عسکر کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول و مأسورند (اسیر شده‌اند). نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی، و نه از سیاست‌های الهیه بر امم ماضیه (امت‌های گذشته) رسیده عبرتی. قضیه هایلۀ ابابیل را شوخی و قصه فرعون و قایل را مزاح نپنداشته‌ایم و زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده، با مای گچ و گچی‌ها، موجود است.

جان من! آن بادهایی که به آن‌ها قوم هود را تأدیب نمود، حال هم آن قادر حلیم را مطیعند. اگر تو از اطاعت امر سلطان عظیم‌الشأن جرأت نموده سرپیچیده، خاک و آب، باد و کلوخ و سنگ، ذلیل و منقاد (مطیع و تسلیم) اویند. بلی، گول صبر و حلم او را خورده‌اند، از حکمرانی عظیم او غافل شده، لباس شرم و حیا را کنده، قدم جرأت را پیش گذاشته و در حضور عز و جلش، مرتکب معصیت می‌شوند. مگر نمی‌بینی چگونه حکم محکم او در سماوات و ارضین جاری است؟ مگر نخوانده‌ای که یوم نشور آسمان‌ها منشور می‌شود؟...»^۷

سلوک عرفانی که آیت‌الله بافقی از همان

دوران جوانی آغاز کرده بود، با آنچه استادانش چون سید احمد کربلایی به شاگردان می‌آموختند، تفاوت چندانی نداشت؛ جز این که در سلوک معنوی و طی طریق برای رسیدن به کمال از استاد جهت می‌گرفت.

ترک عادت و رسوم و تعارفات، عزم، رفق و مدارا، وفا، ثبات و دوام، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، مسارعیت، ارادت، ادب نگه داشتن، نیت، حکمت، جوع و کم‌خوری، خلوت، سهر، دوام طهارت، مبالغه در تضرع، احتراز از لذائذ، کتمان سر شیخ و استاد، ورد، نفی خواطر، ذکر و ... مراحل و مراتبی هستند که هر سالک باید با رعایت آن‌ها در مسیر سلوک معنوی طی طریق کند.

به جرأت می‌توان گفت بافقی گرچه در سلسله‌ای نورانی قرار داشت که به جولای ختم می‌شد و موظف به رعایت چنین سلوکی بود، اما با پیدا کردن زوایایی در حمایت بزرگانی چون احمد کربلایی و ملاحسینقلی همدانی، انشعابی را به وجود آورد که می‌توان آن را آغاز پی‌ریزی «عرفان ستیز» در مقابل «عرفان گریز» نامید؛ عرفانی که «خلوت» او «عینیت جامعه» و «صمت» (خاموشی) او «امر به معروف و نهی از منکر» جامعه بود؛ عرفانی که سالک در میان جامعه با مردم و در کنار مردم طی طریق می‌کرد. از شاخصه‌های محوری این عرفان، عاشورامحوری و اقتدا به حسین‌بن علی(ع) و قیام علیه دین‌ستیزان زمان بود. آیت‌الله بافقی در راستای تهییج افکار عمومی بر ضد رضاخان از هر فرصتی استفاده می‌کرد. او نه تنها مردم و مریدان بلکه مراجع و بزرگان حوزه را نیز به قیام علیه رضاخان فرامی‌خواند و برپایی نهضت بر ضد رضاخان را تنها راه نجات سرزمین تشیع از چنگال چپاولگران و مروجان فساد و فحشا می‌دانست. رازی در آثار الحجه، به دعوت آیت‌الله بافقی از

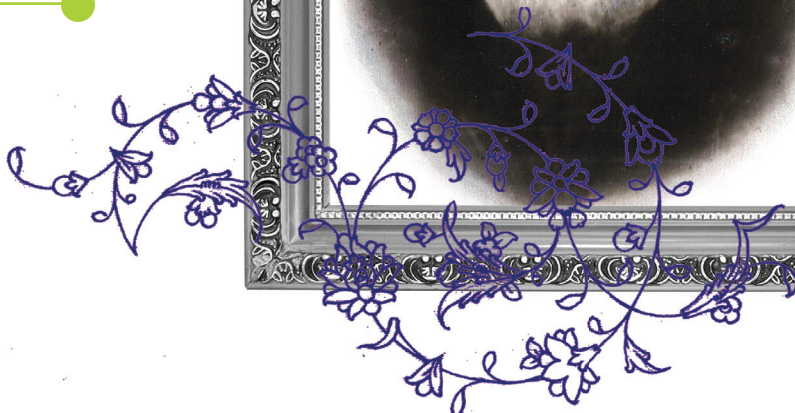
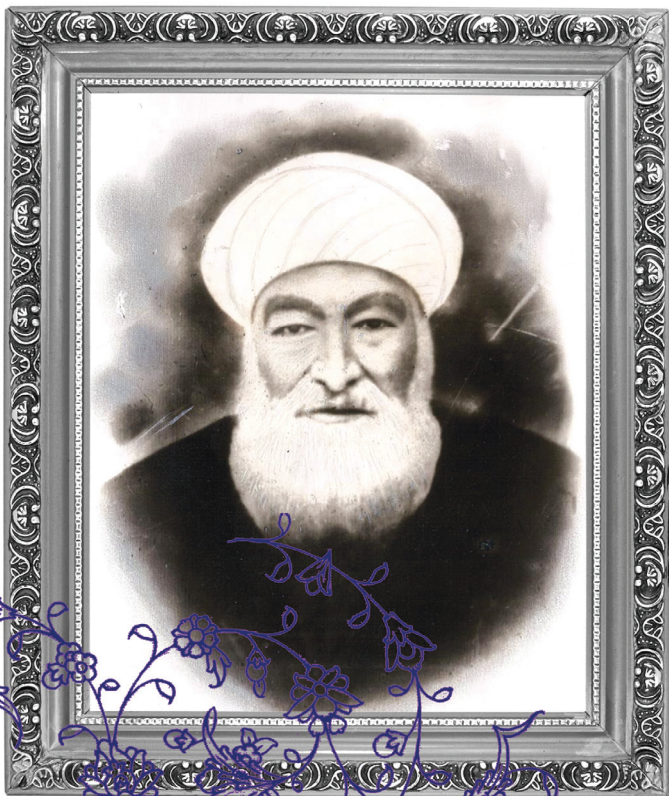
آیت‌الله حجت برای قیام اشاره می‌کند و می‌نویسد: «وقتی مرحوم حاج شیخ بافقی رضوان‌الله علیه - که علاقه و ارادت تامی به ایشان داشت، خواست تحمیل رویه و وظیفه خود را بنماید، با این که مثل ایشان و مرحوم آیت‌الله حائری و پس از ایشان مرحوم آیت‌الله حجت مثل حضرت موسی و حضرت خضر - علی نبینا و آله و علیهماالسلام - بود و هر کدام وظیفه بخصوص داشتند گفت: چرا شما ساکت و صابر نشسته و قیام و نهضت نمی‌کنی؟ و با این بی‌دینان مبارزه نمی‌نمایی و هی فرمودند تا [این‌که] آخر گفتند: مگر شما فرزند امام حسین (ع) نیستید که قیام نمود و با دشمنان دین خدا جنگید؟!»

مرحوم آقای حجت که تا حال تمام ساکت و صامت بود... در این موقع یک جواب مختصر و مفید داد که مرحوم حاج شیخ را ساکت و قانع نمود؛ فرمود به طور تبسمانه و روی باز، خیر آقای حاج شیخ! من فرزند امام حسن مجتبی(ع) هستم که ده سال هر چه معاویه و اتباعش نمودند، صبر کرد و سخنی نگفت و حرکتی نکرد تا آن حد که در مقابل او به پدر عزیزش چون امیر مؤمنان (ع) بالای منبرها سب و ناسزا گفتند.^۸

عرفانی که آیت‌الله بافقی آن را احیا کرد، دارای مؤلفه‌های خاصی بود. شاخصه‌های چنین عرفانی را باید در آینه مشی مریدان معنوی و اخلاقی وی جویا شد؛ مریدانی چون: آیت‌الله بهاء‌الدینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله‌العظمی امام خمینی.

خودسازی و سیر و سلوک در عینیت جامعه در مقابل سیر و سلوک در انزوا و عزلت، از شاخصه‌های چنین عرفانی است که در مشرب و مشی آیت‌الله بهاء‌الدینی - که از تأثیرپذیران مکتب عرفانی آیت‌الله بافقی به شمار می‌رود

عرفانی که آیت‌الله بافقی آن را احیا کرد، دارای مؤلفه‌های خاصی بود. شاخصه‌های چنین عرفانی را باید در آیین مشی‌مربدان معنوی و اخلاقی وی جويا شد؛ مریدانی چون: آیت‌الله بهاء‌الدینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله العظمی امام خمینی



– چنین خود را می‌نماید: «من نگفتم انسان موقعی که می‌خواهد خود را بسازد، از اجتماع فاصله بگیرد و انزوا اختیار کند. نه، در حال خودسازی هم انسان باید در اجتماع باشد. همان‌گونه که می‌گویید، انسان در اجتماع و مراوده با دیگران بهتر به ضعف‌های خود می‌رسد. آن‌چه من گفتم این است که تا قبل از خودسازی و فراغت از خود، ایام تبلیغش نرسیده، نباید پست قبول کند. طلبه باید در اجتماع باشد با امور اجتماعی سر و کار داشته باشد. اما دوران تبلیغ یا قبول مسئولیتش زمانی است که برای این کار آمادگی کامل پیدا کند.

اگر ما خود را بسازیم، تمام تعارضات و تزاجمات میان روحانیت از میان می‌رود؛ چرا که منشأ تمام این‌ها شرک به خداوند متعال است. دستگاه خدا با این رقابت‌ها نمی‌سازد. اگر شخص تسلیم خداوند متعال باشد و به «ایک نعبد و ایک نستعین» ایمان داشته باشد، ممکن نیست شخص دیگری را تضعیف کند. مگر این‌که آن شخص ناهل باشد و این بخواهد به وظیفه‌ امر به معروف و نهی از منکر اقدام کند. پس مطلب این‌گونه شد، دورانی که انسان در جامعه توجه به نواقص و معایب خود می‌کند، این دوران دوران

تبلیغ نیست، بعد از فراغت از این‌ها ایام تبلیغ می‌رسد. انسان باید در هر حال اجتماعی باشد، منتهی دوران سازندگی و تبلیغاتی او دورانی است که خودش ساخته شده باشد و آزادی و استقلال از تشبثات به نفوس، در احتیاجات شخصی، پیدا کرده باشد. این مرد خودساخته، «کالجبل الراسخ» می‌شود و دیگر توطئه‌های رنگارنگ و حوادث گوناگون اجتماعی در او اثر نمی‌کند.^۹ از دیگر شاخصه‌های این عرفان، ستیز با ناهنجاری‌های اجتماعی و رفع موانع فرهنگ ناب اسلامی و دفاع از مظلومان در برابر طغیانگران تاریخ است.

این شاخصه‌ها از آموزه‌هایی بود که مریدی همانند آیت‌الله طالقانی، از مراد خود آیت‌الله بافقی به ارث برده بود و سال‌ها زندان و شکنجه و تبعید را برای اجرای سلوک عرفانی استادش به کار بست.

اما شاخصه‌های چنین عرفانی را به صورت کامل می‌توان در حرکت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، امام خمینی (ره) مشاهده کرد که از یک‌سو و امدار تفکر و اندیشه‌های ناب عرفانی آیت‌الله شاه‌آبادی بود - که خود از عرفای ستم‌ستیز عصر به شمار می‌رفت - و از سوی دیگر آیین خروش مراد دیگرش آیت‌الله بافقی! امام خمینی (ره) نه تنها خود را تشنه دیدار و بهره بردن از مرادش می‌دید، بلکه شاگردانش را نیز به درس گرفتن از مکتب بافقی فرا می‌خواند و در ایامی که بافقی در شهر ری تبعید بود، آنان را به سفر به ری و بهره‌گیری از عرفان ناب او دعوت می‌کرد و در سر درسش این مطلب را بر زبان می‌آورد: «هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت و دیدار کند که شیاطین تسلیم او و به دست وی ایمان می‌آورند، مسافرتی به شهر ری نموده، پس از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) مجاهد بافقی را ببیند.»^۱

گاهی نیز شعر معروف را که برای همین موضوع سروده شده، می‌خواند: چه خوش بود که برآید به یک کرشمه، دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار امام خمینی (ره) در نگاه آیت‌الله بافقی همان مردی بود که تومار دیکتاتوری پهلوی را در هم می‌پیچید و به شب تاریک دین‌ستیزی پایان می‌داد. محمد رازی از شاگردان آیت‌الله بافقی در خصوص اذعان وی به این نکته می‌نویسد: «امام خمینی از مبرزترین

دوستان مرحوم بافقی بودند که چه در حیات و دوران تبعید آن مرحوم و چه بعد از مرگ و شهادت او، وی را یاد و به روان پاک او درود می‌گفتند. مرحوم بافقی از دید ولایت و نور ایمان راسخ خود، در سیما و چهره نورانی امام خمینی می‌خواند که روزی رژیم کثیف طاغوتی محمدرضا پهلوی به دست او سقوط می‌کند. این موضوع را حدود چهل سال قبل به بعضی از خاندانش خبر داده بود.»^{۱۱}

هنگامی که آیت‌الله بافقی پس از تبعید در شهر ری به قم سفر کرده بود و همه علمای قم به عیادت و دیدار وی شتافتند، آیت‌الله بافقی در میان حضار به تنها کسی که نسبت به سکوت در خصوص تخریب بخشی از مسجد امام حسن عسکری (ع) اعتراض نمود، امام خمینی (ره) بود. آیت‌الله محمداصداق تهرانی می‌گوید: «هنگامی که رضاخان از ایران رفت، حاج شیخ محمدتقی به قم آمد. اوایل جنگ جهانی اول یا دوم بود. آن مرحوم وقتی به قم آمد، دید قسمتی از مسجد امام [حسن عسکری (ع)] را خراب کرده‌اند و جزو خیابان شده است، بسیار ناراحت شد. همه علمای قم از جمله امام خمینی (ره) به دیدنش رفته بودند. ایشان به امام گفته بود: «شما در قم بودید و گذاشتید مسجد امام را خراب کنند؟» امام فرموده

بود: «التقیه دینی و دین‌آبایی». با آن که امام مرد مبارزه بود، شیخ محمدتقی به او اعتراض داشت که چرا در قم ساکت نشستید؟!»^{۱۲}

امام خمینی (ره)، در حقیقت ادامه‌دهنده حرکت بافقی، محور بالندگی مکتب عرفان ستیز و مروج آن در حوزه‌های علمیه در مقابل عرفان گریز بود. در اندیشه امام، پایان دوران سکوت و

در تاریخ ۱۳۴۳/۸/۴ در موضع‌گیری علیه طرح اسارت‌بارکاپیتولاسیون، عرفان گریز را آشکار و در حضور عامه مردم به باد انتقاد گرفت و خواستار پیوستن عالمان شیعه به صف ستیز با استکبار و عمال آنان شد. امام در این نطق تاریخی فریاد برآورد: آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد، این جا هم باید خفه شد؟ این جا همه خفه شویم؟!...



سکون فرا رسیده بود و عصر عرفان حضوری و حماسه در حوزه‌های علمیه آغاز گشته بود؛ فریاد امام در فیضیه مبنی بر این که «دیگر آن روزها گذشته است» در واکنش به اعتراض آیت‌الله حائری به میرزا خلیل کمره‌ای را می‌توان نقطه آغازین حرکت نوینی به شمار آورد که به شکل گیری نهضت روحانیت انجامید. میرزا خلیل کمره‌ای در خاطرات خود می‌گوید: «یک روز استاندار قم از صحن بزرگ به صحن کوچک آمده بود تا به حرم برود. من هم با آقا میرزا عبدالله اشراقی و چند نفر دیگر در مقبره محمدشاه نشسته بودیم و مباحثه می‌کردیم. او چنین تصور کرده بود که ما عمداً بی‌احترامی کرده‌ایم و در مقابل او بلند نشده‌ایم، در صورتی که فاصله‌اش با ما بیش‌تر از صد قدم بود ما هم متوجه او نشدیم. خلاصه [استاندار، قاصدی را] به منزل حاج شیخ فرستاد و حاج میرزاهمدی را خواست. حاج میرزا مهدی هم مثل عقل حاج شیخ بود، مثل وزیر حاج شیخ بود. فرماندار در آن‌جا گفت: «آقایان به من بی‌احترامی کرده‌اند». من (میرزا خلیل) گفتم: اگر بی‌احترامی هم بوده، همه کرده بودند، تنها من نبودم. اما نمی‌دانم چه طور شد که استاندار از میان آن‌ها فقط مرا نشان داد. میرزا مهدی هم به سراغ من فرستاد که: «به منزل حاج شیخ تشریف بیاورید» من هم رفتم. در آن‌جا مرحوم حاج شیخ به من گفت: «خواهش می‌کنم شما هم مثل حاج شیخ محمدتقی کاری نکنید که حوزه به هم بخورد!» گفتم: «والله من کاری نکرده‌ام» گفت: «چرا؟ استاندار عبور می‌کرده و شما جلوی او یا نشدید» گفتم: «مگر بناست استاندار که از آن طرف می‌رود، ما جلوی او بلند شویم؟ این چه جور احترامی است؟!»

حاج شیخ گفت: «مختصر این‌که مثل حاج شیخ محمدتقی رفتار نکنید». من هم بلند شدم و با تعرض بیرون آمدم. درس داشتیم. من بودم و آقای خمینی (ره) و آقای مجتهدی. قضایا را برای آن‌ها گفتم. آقای خمینی هم پا شد و آمد لب پشت بام مدرسه فیضیه و داد و فریاد کرد که: «دیگر آن روزها گذشت. این توقعات بیجا دیگر چیست؟!» و تقریباً اعتراضش به حاج شیخ هم بود. آقای خمینی (ره) از همان اول جرأت داشت، خیلی هم جرأت داشت. خلاصه به عنوان اعتراض به طرف خراسان حرکت کردم...»^{۱۳}

امام خمینی همواره به خاطر حفظ حرمت بزرگان حوزه، اعتراض به سکون در حوزه‌ها را تنها در محافل درس حوزه ابراز می‌داشت. حتی پس از رحلت حاج شیخ مؤسس حوزه و مرجعیت مراجع ثلاث (حجت، صدر، خوانساری) همین سیره را ادامه دادند، امام خمینی (ره) پس از ورود آیت‌الله العظمی بروجردی به خاطر حفظ وحدت و حرمت این مرد بزرگ، علناً هیچ اظهار نظر سیاسی نکردند، امام خمینی (ره) با تأیید مشی این بزرگان در عرصه سیاست و اجتماع در آن مقاطع، همواره نبض عرفان ستیز را زنده نگه داشتند اما پس از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی و ورود روحانیت به عرصه‌ای جدید ضمن این‌که به هیچ‌کس اجازه ندادند که بزرگان حوزه توهین و یا تضعیف شوند شجاعانه به میدان آمدند و مواضع صریح و شفاف خود را بیان کردند امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۳۴۳/۸/۴ در موضع‌گیری علیه طرح اسارت‌بار کاپیتولاسیون، عرفان‌گریز را آشکار و در حضور عامه مردم به باد انتقاد گرفت و خواستار پیوستن عالمان

شیعه به صف ستیز با استکبار و عمال آنان شد. امام در این نطق تاریخی فریاد برآورد: «آن آقایانی که می‌گویند باید خفه شد، این‌جا هم باید خفه شد؟ این‌جا همه خفه شویم... ما را بفروشدند و ما خفه شویم؟ قرآن ما را بفروشدند و ما خفه شویم؟ والله، گنهکار است کسی که داد نزند! والله، مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند! (گریه شدید حضار)... ای سران اسلام! به داد اسلام برسید... ای علمای قم! به داد اسلام برسید... رفت اسلام (گریه شدید حضاران در مجلس) ای ملل اسلام! ای سران ملل اسلام! ای رؤسای جمهور ملل اسلامی! ای سلاطین ملل اسلامی! ای شاه به داد خودت برس، به داد همه ما برسید، ما زیر چکمه آمریکا برویم چون ملت ضعیفی هستیم؟! چون دلار نداریم؟! آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم پلیدتر. اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست، با آمریکاست.»^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها:

۱. برخی معتقدند در دوران قاجار برخی از مناطق ایران تحت سلطه بیگانگان قرار گرفت. اما با آمدن رضاخان تمام ایران به نام ایرانیت در سیطره بیگانه قرار گرفت.
۲. مجاهد شهید، ص ۵۷.
۳. رساله لب‌الب، ص ۱۴۹.
۴. همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۵. همان، ص ۱۴۸.
۶. تذکره المتقین، ص ۱۸۶.
۷. همان، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.
۸. آثار الحجّه، ص ۱۱۲.
۹. مجله حوزه، ش ۱۶، ص ۳۴ و ۳۵.
۱۰. قیام گوهرشاد، ص ۳۰.
۱۱. مجاهد شهید، ص ۱۲.
۱۲. تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ص ۴۸.
۱۳. همان، ص ۴۵ و ۴۶.
۱۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۰۵.